

بقلم آقای سید محسن بهبهانی

لیسانسیه دانشکده معقول و منقول

يك درس عملی

از مکتب حضرت صادق علیه السلام

حقیقت عبادت گذشته از اصول عقاید و مبانی دین که اجتهادی است و تقلید در آنها روا نیست در اسلام تکلیف انسان نسبت بخالق و وظایف از نسبت بمردم و معامله و مماشات با آنها طبق برنامه شریعت تعیین شده و پیروی از آن بر هر مکلف فرض آمده است، همانطوریکه همه بپرستش يك خدا و اطاعت از فرستاده اش موظفند همه نیز وظیفه دارند يك جور نماز بگذارند يك جور روزه بگیرند و يك شکل حج بنمایند. این صورت عبادات است اما حقیقت آن قصد قربت و خلوص نیت و معراج روح مؤمن بملکوت قدسی است. راغب اصفهانی در کتاب: تفصیل النشأین در تحقیق عبادات میفرماید: العبادۃ فعل اختیاری منافی للشهوات البدنیة تصدر عن نية یراد بها التقرب الى الله تعالی طاعة للشریعة.

عبادت کاری است منافی با شهوات که بقصد قربت به پیروی از شرع از روی اختیار اتیان شود. بنابراین تعریف فعلی که قهری و تسخیری است یا از روی ربا و سالوس کاری است عبادت خوانده نمیشود و همچنین فعلی که مطابق با شریعت نباشد اگر چه با قصد قربت هم باشد عبادت پروردگار نخواهد بود.

همچنانکه در جوامع متمدن بشری قانون در نظر افراد محترم میباشد شرایع اسلام هم مورد احترام پیروان اسلام بوده و بهیچکس اجازه نمیدهد که در احکام دین اعمال سلیقه کرده و چیزی بر وفق میل خود از آن کم کرده یا بر آن بیفزاید. این عقیده بر اساس وحدت و یگانگی اسلام متکی میباشد دین و احکام مقدس آن در يك ارتفاع معنوی قرار گرفته که نژاد، قومیت، ملیت، زبان و طبقات مختلف مردم را زیر لوای خود دارد. این هم آهنگی و نزدیکی افراد را با یکدیگر در جوامع دینی بخوبی میتوان مشاهده کرد.

مدعیان جاه و مقام و سیاستمداران خودرأی خودخواه که همیشه با هر نوع وحدت اجتماعی دشمنی داشته و آنرا سد راه اغراض خود میدانند هر وقت خواسته‌اند وحدت دینی را در اجتماع متزلزل کنند، چون بمقاید وجدانی مردم دسترسی نداشته‌اند در احکام دین و طرز عمل متدینین اختلافاتی پدید آورده‌اند که اگر مقام روحانیت که پیوسته نگهبان دین و شریعت است با مجاهدتهای عملی خود در راه حفظ احکام نمیکوشید بادهای مسموم نفاق و اختلاف بنیان دین را برکنده و اثری از آن باقی نگذارده بود.

در زمان منصور خلیفه عباسی که بگفته یکی از مورخین معاویه زمان خود بوده و عالم اسلام بعد از معاویه زمامداری مکارتر و غدارتر از منصور بخود ندید بدست عمال او بدعتهایی در دین گذارده شد. محور بزرگ روحانیت در آن عصر جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام بود که خود از دودمان پاک رسالت و از شاخه های پر میوه شجره نبوت است با وجود تضییقاتی که منصور برای آنحضرت و پیروانش فراهم کرده بود بگشایش دانشگاه بزرگ جعفری موفق آمد که هزارها نفر دانش پژوه از سرچشمه علم و فضیلت آن بزرگوار سیراب میشدند، علاوه بر این در سفر و حضر هر کجا با دست نشانده های منصور که بهر رنگ در آمده و در هر لباسی بودند احتجاج میفرمود و بر آنها غالب میآمد. روزی در محضر درس وقتی آیه شریفه اهدنا الصراط المستقیم را تفسیر میکرد قصه‌ای برای حاضرین نقل فرمود که چون با مقدمه مقاله ما متناسب است بنظر خوانندگان گرامی میرساند.

پذیرش عمل امام علیه السلام بیان فساد پیروی از هوی و عمل برای که سبب هلاکت گرو بندگان کاری آدمی میشود فرمود: شکفتن تر از همه کار آن مرد است که مردم او را نزد من ستوده بودند و از او بزرگی نام میبردند (از قرائن معلوم میشود نامبرده هم از زاهد نماهائی بوده که منصور در برابر امام تراشیده و هریدانی برای او جمع کرده بود) میل داشتم او را ملاقات کنم و مقام و موقع او را بنگرم تا روزی که او را با جمعی از عوام گرد او را گرفته بودند مشاهده کردم، روی خود را ابلتام پوشیده بودم بکناری ایستاده آنها را میدیدم تا آنکه از همراهانش جدا شده براه دیگری رفت من همچنان دنبال او بودم رسیدم بدکان نانوائی صاحب دکانرا غافل گیر کرده و گرده نان برداشت تعجب کردم با خود گفتم شاید با او معامله‌ای داشته باشد بر بساط انار فروشی رسید او را هم غافل کرده دو دانه انار هم از آنجا برداشت با خود گفتم او را بدزدی چه حاجت است شاید با فروشنده انار هم حساب و معامله‌ای دارد

(یکی از دستورهایی بزرگ اخلاقی در اسلام برای مؤمن محمل صحیح جستن و عمل ناشایست او را حمل بر صحت کردن است که مایه حسن ظن و ایمنی از بدبینی و سوء تفاهم است! امام علیه السلام در این دو مورد عمل او را بر معامله و حساب داشتن او با نانوا و انار فروش فرمود). گذارش به شخص فقیر بیماری افتاد نان و انارها را نزد او گذارده روانه شد با او نزدیک شده گفتم: ای بنده خدا نام تو را شنیده و آرزو مند دیدار تو بودم اکنون ترا ملاقات کردم لکن چیزی از تو دیدم که خاطر مرا مشغول داشت.

گفت چیست؟

گفتم برداشتن نان و انار! اکنون بگو بدانم تو کیستی؟
گفت مردی از فرزندان آدم امت محمد صلی الله علیه و آله تو کیستی؟

گفتم من مردی از خاندان پیغمبر!

گفت اهل کدام شهر و دیاری؟ گفتم: مدینه گفتم شاید توئی جعفر بن محمد! گفتم آری.
گفت چه فایده بردی از اصل شریف خود با این نادانی و ترک علم جد و پدرت که کسی را که قرآن او را شایسته مدح میدانند و انکارش میکنند. گفتم آنچه را که من بآن نادانم چیست؟ گفت قول خدای تعالی که در قرآن میفرماید: من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي الامثلهما اگر من چهار فقره دزدی کردم وقتی آنرا بصدقه دادم چهل حسنه کردم چهار تا گناه از او کم شود برای من سی و شش حسنه میماند.

گفتم مادرت بسوك تو بگیرد که تو بکتاب خدا نادانی آبا نشنیدی که خداوند میفرماید:

انما يتقبل الله من العنقين.

آری پذیرش عمل گرو بند نقوی است، تا دامن انسان از لوث گناهایی چون دزدی،

خیانت، نادرستی و ستمکاری پاک نشود نوره احسان و نیکیهای او باو نمیرسد.